

Islamic Law and Jurisprudence Studies
Volume 17, Consecutive Number 38, March 2025
Issn: 2717-0330

Pages 173-204 (Research Article)

Received: 2024, March 12 Revised 2024, August 25 Accepted: 2024, September 17

Journal Homepage: <https://feqh.semnan.ac.ir>

This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.



Expediency Considerations of the General Assembly of the Supreme Court in Interpreting Criminal Laws

Omid. Mahmoodi¹- Jalil. Omidi^{2*} 

1: PhD Student, Department of Law, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2: Professor, Criminal Law and Criminology, Tehran University, Tehran, Iran .(Corresponding Author): jalilomididi@ut.ac.ir

Abstract: Expediency may be taken into account either during the drafting of a legal text or at the stage of its interpretation by legislators and interpreters. Such considerations, when aimed at securing public interests and addressing widespread social problems within a proper legal framework, can be deemed acceptable and even commendable. However, the problematic aspect arises when political, security, and administrative concerns overshadow legal principles and interpretative norms. Although the General Assembly of the Supreme Court of Iran generally adopts a principled and legally sound approach in its unification rulings, there are certain criminal judgments where decisions are seemingly influenced by considerations of expediency, including political, security, and managerial factors. This article examines specific rulings to explore the manifestations and consequences of such expediency in criminal jurisprudence. The expansion of the exceptional jurisdiction of the Revolutionary Court and alignment with the Judiciary's administrative policies are examples of this trend. These forms of expedient reasoning not only represent a failure to fulfill the Court's supervisory duty over the proper implementation of laws but also undermine the Supreme Court's distinguished role in the advancement and transformation of the country's criminal justice system.

Keywords Expediency, General Assembly, Supreme Court, Unification Ruling, Jurisdiction, Revolutionary Court, Managerial Policies, Judiciary.

- O. Mahmoodi; J. Omidi (2025), "Expediency Considerations of the General Assembly of the Supreme Court in Interpreting Criminal Laws", Semnan University: *Islamic Law and Jurisprudence Studies*, 17(38), 173-204.

Doi: [10.22075/feqh.2024.33525.3870](https://doi.org/10.22075/feqh.2024.33525.3870)



فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی

سال ۱۷ - شماره ۳۸ - بهار ۱۴۰۴

صفحات ۲۰۴-۱۷۳ (مقاله پژوهشی)

تاریخ: وصول ۱۴۰۲/۱۲/۲۲ - بازنگری ۱۴۰۳/۰۶/۰۴ - پذیرش ۱۴۰۳/۰۶/۲۷

مصلحت‌اندیشی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در تفسیر قوانین کیفری

امید محمودی^۱ / جلیل امیدی^۲ 

۱: دانشجوی دکتری گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲: استاد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

jalilomidi@ut.ac.ir

چکیده: مصلحت‌گاهی در مقام‌تقریر متن قانون و زمانی در مرحله تفسیر آن، مورد ملاحظه مقنن و مفسر واقع می‌شود. چنین تقریر و تفسیری اگر ناظر به تأمین منافع عمومی و رفع مشکلات عامه مردم باشد و در چهارچوب ضوابط به کار گرفته شود، امری مقبول و مستحسن خواهد بود. آن چه محل اشکال است اعمال ملاحظات سیاسی، امنیتی و مدیریتی و فاصله گرفتن از مبنای قانون و قواعد تفسیر آن است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در بیشتر آرای وحدت رویه به گونه‌ای اصولی و قابل قبول اظهارنظر می‌کند، در برخی از آرای کیفری بر مبنای مصالح و ملاحظات سیاسی، امنیتی و مدیریتی عمل می‌کند. مقاله حاضر با ارائه نمونه‌هایی از آرای دیوان، درصدد پاسخگویی به این سؤال است که مصلحت‌اندیشی در آرای وحدت رویه کیفری چه جلوه‌ها و چه پیامدهایی دارد؟ توسعه صلاحیت استثنایی دادگاه انقلاب و همراهی با سیاست‌های مدیریتی قوه قضائیه، نمونه‌هایی از این مصلحت‌گرایی هستند. اینگونه مصلحت‌اندیشی‌ها، هم نوعی کوتاهی در ایفای وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین محسوب می‌شوند و هم موقعیت ممتاز دیوان را در توسعه و تحوّل نظام عدالت کیفری کشور تضعیف می‌نمایند.

کلیدواژه: مصلحت‌اندیشی، هیأت عمومی، دیوان عالی کشور، رأی وحدت رویه، صلاحیت، دادگاه انقلاب، سیاست‌های مدیریتی، قوه قضائیه.

امید محمودی و همکاران - سال هفدهم - بهار ۱۴۰۴ - شماره ۳۸

- محمودی، امید؛ امیدی، جلیل (۱۴۰۴) «مصلحت‌اندیشی هیأت عمومی دیوان عالی کشور در تفسیر قوانین

کیفری». دانشگاه سمنان: مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان. ۱۷ (۳۸). ۲۰۴-۱۷۳.

Doi: 10.22075/feah.2024.33525.3870

۱- مقدمه

الف: مصلحت و زمینه‌های نفوذ آن در حقوق کیفری ایران

در فرهنگ های فارسی مصلحت در برابر مفسده و به معنای صواب و شایستگی است (دهخدا، ۱۳۷۲: ۱۸۵۶۶/۱۲) یا هرچه خیر و صلاح و نفع و آسایش انسان در آن باشد (عمید، ۱۳۶۴: ۱۸۱۶). در ترمینولوژی حقوق مصلحت به معنای بخشی از یک نظام کلی است که قانونی از قوانین شرع از آن سرچشمه گرفته است. در این معناست که فقها می‌گویند احکام تابع مصالح و مفاسدند (جعفری‌لنگرودی، ۱۴۰۲: مدخل مصلحت).

مصلحت مرسله در همین زمینه، ارزشی است که نصی شرعی تصریح به اعتبار یا عدم اعتبار آن نکرده و تشخیص موارد اعتبار و کاربرد آن به اهل اجتهاد واگذار شده است. از این رو، رنگ زمان و مکان به خود می‌گیرد و از اوضاع و احوال موجود تأثیر می‌پذیرد. مصلحت چه به عنوان یکی از منابع تغذیه کننده وضع حکم و چه به اعتبار یکی از معیارهای الهام‌بخش اجتهاد و تفسیر، همیشه مورد اختلاف بوده است. بعضی از علما همچون امام ابو حامد غزالی موضوع را با اندکی تعدیل و با رعایت ضوابطی چون ضرورت، قطعیت و کلیت مصلحت، پذیرفته‌اند (غزالی، ۱۹۹۷: ۲۱۶) بعد از ایشان عالمانی چون شیخ ابواسحاق شاطبی (م. ۷۹۰) از قدما و شیخ ابن عاشور (م. ۱۳۹۳) از معاصران در این زمینه نظریه پردازی ها کرده‌اند. اهمیت موضوع به اندازه‌ای است که طرفداران، به عنوان قاعده فقهی گفته‌اند مشروعیت هر نوع دخل و تصرف حکومت در امور مردم مشروط و مقید به مراعات مصالح خود آنان است (سیوطی، ۱۹۹۴: ۱۵۸) امروزه به واسطه تحولات بنیادین و چشمگیر در زمینه‌های مختلف اجتماعی و پدید آمدن وقایع و وضعیت های مستحدث، نظریه مصلحت طرفداران بیشتری یافته است.^۱

۱. مجمع فقه اسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی بعد از مدت ها بحث و مناقشه سرانجام در نشست پانزدهم خود در سال ۱۴۲۵ (۲۰۰۴) طی قرار ۱۵/۷/۱۴۱ با ترکیب شروط غزالی و شاطبی و با حضور و نظر موافق نماینده ایران نهایتاً مشروعیت عمل به مصلحت را پذیرفته است. از نظر مجمع احکام شرعی مبتنی بر جلب مصالح و دفع

در ایران بعد از انقلاب به تبع طرح نظریه سیاسی ولایت فقیه، زوایای تازه‌ای از مصلحت‌گرایی در اداره امور باز شده است. این نظریه مدّعی است که می‌تواند مصالح دینی و منافع عمومی را به صورت توأمان کاربردی کند (افتخاری، ۱۳۹۲: ۹۱).

از منظر موازین شرعی، مصلحت‌گرایی به معنای جلب منافع و دفع مفاسد، در هر دو مرحله تشریع و اجتهاد، مقید به ضوابطی چند است. با تتبع در نوشتگان مرتبط با موضوع می‌توان گفت ضوابط مزبور عبارتند از: هماهنگی با مقاصد عامه شریعت، عمومی بودن، عقلانی بودن، قطعی بودن و ضروری بودن مصلحت. پرداختن به این ضوابط در این مقال نمی‌گنجد.^۱ همین اندازه می‌توان اشاره کرد که مصلحت یا استصلاح در معنای اخص، یک شیوه اجتهاد و استدلال است و طبیعی است که اجتهاد و استدلال بی‌ضابطه نه در دایره شرع و نه در حوزه حقوق از کسی پذیرفته نمی‌شود. تا آنجا که اصولی صاحب نامی چون امام محمد غزالی مصلحت‌گرایی بی‌ضابطه را از ادله موهومه به شمار آورده است (غزالی، ۱۹۹۷: ۲۱۶).

قانونگذار جمهوری اسلامی در سیاست جنایی تقنینی خود، بخصوص در بخش تعزیرات و جرم‌انگاری‌های عرفی، نوعاً بنا بر مصالح عمومی جرم‌انگاری و کیفرگذاری کرده ولی در حدود، قصاص و دیات غالباً به ظواهر نصوص وفادار مانده است. ریشه این تمایز را باید در مجادلات کلامی و دعوای عقل و نقل جستجو کرد. نص‌گرایان با تمسک به ظاهر نصوص در فهم احکام حدود، تابع متن هستند و بدون دخل و تصرف

مفاسد هستند؛ منظور از مصلحت، حفظ مقاصد خمسة شرع است؛ مصلحت مرسل عیناً یا نوعاً منصوص نیست ولی تحت شمول مقاصد کلیه است؛ مصلحتی که مبنای اجتهاد واقع می‌شود باید حقیقی، کلی و عمومی باشد نه وهمی، جزئی و خصوصی؛ لازم است مصلحت با مقاصد شریعت هماهنگ باشد؛ مصلحت نباید در مقابل مصلحتی برتر یا مساوی قرار گیرد؛ مشروعیت تصرّفات ولات امور مسلمین منوط به مراعات مصالح آنان است و سرانجام این که اعمال نظریه مصلحت در همه شؤون حیات اجتماعی جایز است. نک: محمد علی التسخیری، بوادر المدرسه التقریبیه فی أصول الفقه، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب، ص ۲۱۵.

۱. نک: البوطی، محمد سعید رمضان، ضوابط المصلحه فی الشریعه الاسلامیه.

آن را ملاک عمل قرار می‌دهند. بر عکس مصلحت‌گرایان احکام را بر مبنای مصالح و مفاسد آن ارزیابی می‌کنند و در صورتی که مفسده‌ای بر معنای ظاهری نصّ مترتب باشد از اجرای آن خودداری می‌ورزند. مصلحت‌گرایی با وجود تفاوت در خاستگاه، قرابت نزدیکی با نظریه فایده‌گرایی جرمی بن‌تام در فلسفه سیاسی و حقوقی دارد (رستمی، ۱۳۹۹: ۴۹۰). در بعد قانونگذاری در دهه شصت بعد از عدم تأیید برخی از مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان و مقاومت مجلس، به عنوان راه حل برون رفت از بن‌بست پیش آمده، مجمع تشخیص مصلحت نظام تأسیس شد و عنصر مصلحت در قانونگذاری‌های اساسی و عادی از جمله قوانین کیفری نفوذ کرد.

چالش عمده در نظام حقوق کنونی، مسأله تقابل مصلحت‌گرایی با عدالت کیفری به عنوان نظام ایجاد توازن بین منافع عمومی و حقوق و آزادی‌های فردی است. تمرکز نظریه شیعی مصلحت بر حفظ نظام سیاسی و نه حقوق و آزادی‌های شهروندی-چنان که از عنوان مجمع تشخیص مصلحت نظام پیداست - شائبه نقض این حقوق و آزادی‌ها را به نفع نظام سیاسی مطرح می‌کند. جلوه‌های عملی این شائبه را در حوزه قوانین و رویه‌های قضایی نمی‌توان انکار کرد. سیاست جنایی تقنینی و قضایی در زمینه‌هایی چون جرایم موسوم به جرایم امنیتی و جرایم حوزه فرهنگ نمونه‌هایی از تبلور چنین چالشی هستند. اگرچه نمودهایی از منتفع شدن ناخواسته شهروندان از مصلحت‌اندیشی نظام در حوزه حقوق کیفری را هم نمی‌توان نادیده گرفت؛ از آن جمله است سیاست‌های کلان‌ناظر به کاهش جمعیت کیفری زندان و در سطوح جزئی‌تر پرداخت فاضل دیه از محلّ بیت المال (ماده ۴۲۸ قانون مجازات اسلامی)، مسکوت گذاشتن بعضی از حدود (ماده ۲۲۰)، تعلیق اجرای حدّ رجم (ماده ۲۲۵)، تغییر در حدود مسئولیت کیفری کودکان و نوجوانان بالغ (مواد ۸۸ تا ۹۵)، حکم به لزوم حضور پنجاه مرد قسم خورنده برای ادای قسامه از سوی مدّعی (ماده ۴۵۵)، حکم به پرداخت تفاوت دیه زن با مرد (تبصره ماده ۵۵۱ و رأی وحدت رویه شماره ۷۷۷-۱۳۹۸/۲/۳۱ دیوان عالی

کشور) و قبول مرور زمان (مواد ۱۰۵ تا ۱۱۳) با وجود مخالفت صریح فقها در موضوع اخیر (کاشف الغطاء، ۱۳۶۹: ۱۰۸).

با این همه آن چه در این مقال مورد نظر است، اعمال ملاحظات سیاسی، امنیتی و مدیریتی در آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور در دعاوی کیفری و تفسیر قوانین موضوعه بر مبنای چنین ملاحظاتی است که مآلاً به مصلحت نظام و تقویت نهادها و تحکیم بنیادهای آن برمی گردد. اعمال مصلحت یا استصلاح در معنای اصول فقهی آن که کار فقیه در مقام اجتهاد و افتا و یا کار قانونگذار در موضع قانونگذاری است، در اینجا مد نظر نیست. در کشور ما قضات دادگاه ها و شعب دیوان عالی در مقام قضا و تفسیر قضایی قانون، به چنین معنایی التفات ندارند.^۱

ب: دیوان عالی کشور و وظیفه تفسیر صحیح قانون

مطابق اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دیوان عالی کشور عهده دار ایفای وظایفی چون نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی است. وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قوانین نوعاً از طریق نقض آرای خلاف قانون یا بررسی آرای که قابلیت طرح در دیوان دارند، صورت می گیرد (شمس، ۱۳۸۸: ۱۰) و ایجاد وحدت رویه قضایی در موارد صدور آرای متعارض در موضوع مشابه به عمل می آید. این دو وظیفه، پیوندی ناگسستنی با هم دارند؛ چرا که ایجاد وحدت رویه هم در حقیقت، نوعی نظارت و هدایت مراجع قضایی در مسیر اجرای صحیح قانون و ممانعت از تفسیر و اجرای نادرست آن است. با ترکیب مفاد دو اصل هفتاد و سوم و یکصد و شصت و یکم قانون اساسی که یکی به طور ضمنی صلاحیت تفسیر قوانین عادی را به دیوان اعطا کرده و دیگری چنین صلاحیتی را به نوعی مسئولیت تبدیل کرده است، می توان نسبت دیوان

۱. برای مطالعه تفصیلی موضوع نک: جلیل امیدی، مصلحت از نظر اهل سنت، فصل نامه راهبرد، پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص نظام، ش ۲۶، ۱۳۸۱.

عالی کشور با مسأله تفسیر قانون اساسی رانسبتی آمیخته از صلاحیت و مسئولیت دانست (امیدی، ۱۴۰۰: ۷۸).

در نظام حقوقی ایران سابقه تقنینی لزوم ایجاد وحدت رویه که فلسفه آن ارائه تفسیر صحیح قانون و پایان دادن به برداشت های نادرست و صدور آرای متهافت است، به ماده واحده مصوب هفتم تیر ماه سال ۱۳۲۸ برمی گردد. این نهاد اکنون موضوع ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ است.

صدور آرای وحدت رویه چنان که گفتیم از رهگذر تفسیر و استدلال قضایی و به منظور حسن اجرای قانون و ارشاد و الزام مراجع دیگر صورت می گیرد. دیوان به عنوان بالاترین مرجع قضایی، در این مقام تفسیری الزام آور که در حکم قانون است ارائه می دهد. در مجموع باید گفت نظارت بر حسن اجرای قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی از طریق بازبینی تفسیرهایی که محاکم در ضمن رسیدگی به دعاوی و تطبیق قوانین بر اعمال و وقایع موضوع دعوا ارائه می دهند، اعمال می گردد. دیوان عالی کشور بر مبنای تفسیری که خود در مقام حل اختلاف در صلاحیت یا در ضمن رسیدگی های فرجامی یا صدور آرای اصراری و یا آرای وحدت رویه ارائه می دهد، برداشت یا تفسیر سایر مراجع قضایی را ارزیابی و حکم به تأیید یا رد آن می دهد. (امیدی، ۱۳۹۹: ۷-۶).

سؤالی که مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به آن است این است که مصلحت‌اندیشی در آرای وحدت رویه کیفری چه جلوه‌ها و چه پیامدهایی دارد؟ هدف از طرح سؤال و پاسخ به آن، تبیین عملکرد دیوان عالی کشور در ایفاء وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قوانین در دادگاهها و میزان وفاداری این مرجع عالی قضایی به منطق قانون، مقصود مقنن و اصول تفسیر قوانین کیفری و توانایی مقاومت آن در برابر مصالح و ملاحظات غیر حقوقی است.

از نظر پیشینه، مقالات متعددی از منظرهای مختلف به نقد آرای وحدت رویه پرداخته‌اند. از میان آنها مقالات زیر درخور ذکرند: مسئولیت دیوان عالی کشور در

نظام‌مندسازی تفسیر قوانین کیفری در شماره ۱ از دوره ۵۰ مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تهران به قلم جلیل امیدی (۱۳۹۹)، موازین فقهی و تفسیر قوانین کیفری؛ نقد نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور در شماره ۲۵ مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی دانشگاه سمنان نوشته جلیل امیدی (۱۴۰۰)، قانون در سایه مصلحت‌اندیشی قضایی در شماره ۴ از دوره ۲ دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی نوشته مهسا آقایی (۱۴۰۲)، مقاله رویکرد تفسیری دیوان عالی کشور در حمایت از حقوق و آزادیها در شماره ۶۲ فصلنامه پژوهش حقوق عمومی نگارش رضا نجفی و دیگران (۱۳۹۸) و تبیین جایگاه رأی وحدت رویه در شماره ۱۳۹ ماهنامه دادرسی نوشته لیلا سادات اسدی (۱۳۹۹). مقاله نخست در یک ارزیابی انتقادی به پاسخ این سؤال پرداخته که آیا دیوان عالی کشور از عهده ایفای وظیفه نظریه‌پردازی و نظام‌مندسازی تفسیر قوانین کیفری برآمده است؟ سایر مقالات ضمن ذکر مبانی و مقدمات کلی، بیشتر به صورت مورد پژوهی به نقد تنها یکی از آرای وحدت رویه پرداخته‌اند و بعضاً به حوزه‌های حقوق عمومی و حقوق خصوصی مربوط می‌شوند. وجه تمایز مقاله حاضر این است که با ذکر نمونه‌های متعدد از آرای وحدت رویه کیفری، از منظر مصلحت‌اندیشی، تحلیلی انتقادی از عملکرد هیأت عمومی دیوان عالی کشور در قلمرو تفسیر قوانین کیفری ارائه می‌دهد.

بعد از ذکر مطالب مقدماتی، آن چه به عنوان مدخل مستقیم بحث باید گفت این است که کارکرد حقوق کیفری حفظ منافع عمومی و دفاع از ارزش‌های اجتماعی در برابر متجاوزان است. این حفاظت و دفاع با رعایت حقوق و آزادیهای فردی و با هدف ایجاد توازن بین منافع عمومی و آزادی‌های فردی به عمل می‌آید. در نظام‌های کیفری مترقی همه جرم‌انگاری‌ها و کیفرگذاری‌ها در چهارچوب همین توازن صورت می‌گیرد. وقتی بحث حسن اجرای قانون پیش می‌آید به طور طبیعی منظور فهم صحیح قانون و اجرای آن در چهارچوب مبانی و مقاصد مورد نظر قانونگذار است؛ یعنی تفسیر

و اجرای قانون هم باید معطوف به همان خاستگاه‌ها و اهدافی باشد که مورد نظر قانونگذار بوده است و گرنه آن چه رخ می‌دهد برداشت نادرست و سوء اجرای قانون و انحراف از مقصود مقنن خواهد بود. بر این اساس، دخالت دادن ملاحظات سیاسی، امنیتی و مدیریتی در تفسیر و اجرای قانون که می‌توانند جلوه‌هایی از مصلحت‌گرایی مخرب به شمار آیند، سنخیتی با حسن اجرای قانون نخواهد داشت. پس هرگاه که چنین ملاحظاتی بر نظر هیأت عمومی دیوان و آرای وحدت رویه سایه بیندازند، هم مبانی و مقاصد قانون نادیده گرفته شده‌اند و هم دیوان از فلسفه وجودی خود و وظایف مقرر در قانون اساسی فاصله می‌گیرد. دیوان عالی کشور در آرای وحدت رویه غالباً تفسیرهایی قابل قبول از قوانین ارائه می‌دهد؛ معذک‌ مواردی قابل نقد از مداخله ملاحظات غیر حقوقی به زیان منطق قانون و مقصود مقنن، در آرای وحدت رویه کیفری وجود دارند. مصلحت‌اندیشی‌های دیوان جنبه‌های گونه‌گون دارد. توسعه صلاحیت دادگاه انقلاب با وصف این که مرجعی اختصاصی و استثنایی است و همراهی با سیاست‌های مدیریتی قوه قضائیه دو وجه بارز از این مصلحت‌اندیشی‌ها هستند که در برخی از آرای وحدت رویه انعکاس یافته‌اند. اهمیت موضوع چنان که اشاره کردیم در آن است که وظیفه مراجع قضایی، تفسیر قانون بر مبنای منطق مورد نظر مقنن است و نه مصالح و منافع سیاسی و مدیریتی؛ خصوصاً دیوان عالی کشور که به حکم قانون اساسی عهده‌دار وظیفه سنگین نظارت بر حسن اجرای قوانین در مراجع قضایی است، منطقاً باید با تکیه بر اصول صحیح تفسیر، قانون را در مسیر معقولی که قانونگذار برای آن ترسیم کرده، هدایت نماید و در این مسیر دشوار، پیشاهنگ دادگاه‌های تالی باشد. انحراف دیوان از منطق قانون و مقصود مقنن و افتادن در مسیر مصلحت‌گرایی، حکمت وضع قانون^۱ را لغا و اهداف مورد نظر مقنن را غیر قابل دسترس می‌نماید و دیوان را به ابزاری برای

تحقق مصالح سایر نهادها تبدیل می‌کند. در بحث اصلی مقاله به تبیین دو جنبه از جنبه‌های مصلحت‌اندیشی دیوان که از آنها نام بردیم، می‌پردازیم.

۲- مصلحت‌اندیشی‌های امنیتی و مدیریتی در آرای وحدت رویه کیفری

الف: توسعه صلاحیت دادگاه انقلاب

پیشینه دادگاه انقلاب نشان می‌دهد که قانونگذاران قانون اساسی نگاهی موقت، مقطعی و استثنایی به این دادگاه داشته‌اند. از اینرو پیشنهاد ذکر آن در قانون اساسی با این استدلال که این دادگاه موقت است، رد شده است (مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴: ۱۵۸۱-۱۵۹۱). پیش از مصوبه شورای انقلاب با عنوان «لایحه قانونی تشکیل دادگاه فوق‌العاده رسیدگی به جرایم ضد انقلاب ۱۳/۴/۱۳۵۸»، دادگاه‌های انقلاب در بعضی از نقاط کشور تشکیل شده بودند. از این رو در ماده ۱۷ لایحه مذکور مقرر شده بود که در هر استان که دادگاه فوق‌العاده تشکیل گردد در صورت تصویب شورای انقلاب، دادگاه‌ها و دادرهای قبلی انقلاب آن حوزه منحل می‌گردد. مع الوصف دادگاه‌های مزبور به کار خود ادامه دادند و در واقع به این قانون توجهی به عمل نیامد (مدنی، ۱۳۶۹: ۲۴۴). به موجب ماده یک لایحه مذکور دادگاه فوق‌العاده به منظور استقرار حاکمیت ملی و نگهداری از دستاوردهای انقلاب تشکیل می‌شود و برابر ماده ۴ از صلاحیت گسترده رسیدگی به جرایم مباحث اول و دوم قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ جنحه و جنایت بر ضد امنیت مملکت و امنیت داخلی، بزه‌های حریق و تخریب اموال، جرایم مالی (ارتشاء، اختلاس، کلاهبرداری در اموال دولتی)، راهزنی، سرقت مسلحانه، وارد کردن و خارج کردن اسلحه و مهمات جنگی، کشت خشخاش و جاسوسی و حتی جرایم حفاظت از جنگل‌ها و قانون اراضی شهرداری، اوقاف و بانک‌ها و تخلفات نظام صنفی برخوردار بود. رسیدگی به چنین طیف وسیعی از جرایم، خلاف اصول و قواعد

دادرسی کیفری بود. کلید واژگانی چون اخلالگران، یاغیان، خیانتکاران و حفظ نظام و اعدام در این قانون، نشانه‌هایی از گفتمان انقلابی طراحان تلقی می‌شوند.

در سال ۱۳۶۲ در ماده واحده قانون حدود صلاحیت دادسراها و دادگاه‌های انقلاب مصوب مجلس در شش بند، صلاحیت رسیدگی به جرایم علیه امنیت خارجی و داخلی، محاربه یا افساد فی الارض، سوء قصد به مقامات سیاسی، جرائم مواد مخدر و قچاق، قتل و کشتار و حبس و شکنجه به منظور تحکیم رژیم پهلوی، غارت بیت‌المال، گرانفروشی و احتکار ارزاق عمومی احصا شد. علاوه موارد مذکور قوانین پراکنده دیگری همچون قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور، صلاحیت دادگاه انقلاب را گسترش دادند. در سال ۱۳۷۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در ماده ۵ خود، موارد صلاحیت دادگاه انقلاب را تغییر داد. ذکر جرایمی چون توهین به بنیانگذار و رهبری انقلاب و دعوای اصل ۴۹ قانون اساسی در این ماده نشان از تغییر نگرش و گفتمان قانونگذار داشت. آخرین اراده قانونگذار در ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ تجلی یافت و جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی محاربه و افساد فی الارض، بغی، تبانی و اجتماع علیه نظام یا اقدام مسلحانه و تخریب و اتلاف اموال به منظور مقابله با نظام، توهین به رهبری و بنیانگذار انقلاب، جرایم مواد مخدر و روانگردان و قچاق اسلحه و مهمات و سایر موارد مندرج در قوانین خاص، داخل در صلاحیت این دادگاه اعلام شد.

آن چه در این میان مغفول مانده، اصلی از اصول بنیادین دادرسی کیفری یعنی برابری افراد در برابر دادگاه است. لازمه این اصل، عمومی بودن صلاحیت دادگاه‌ها و استثنایی بودن تشکیل دادگاه‌های خاص و محدودیت صلاحیت آنهاست (زراعت، ۱۳۸۹: ۴۰)؛ بنابراین جز در موارد خاص رسیدگی به جرایم نظامی و جرایم اطفال و نوجوانان، تشکیل دادگاه‌های ویژه و تأسیس دادرسی افتراقی خواه به نفع یک گروه اجتماعی و خواه به زیان آن، خلاف اصل محسوب می‌شود. به اقتضای چنین اصلی چنان

چه قانونگذار بر خلاف قاعده، اقدام به تشکیل دادگاهی اختصاصی نماید، وظیفه مراجع قضایی به خصوص مراجع عالی این است که در مقام تفسیر و اجرا، دایره صلاحیت آن مرجع استثنایی را در حد مصرحات قانونی نگاه دارند و از هر نوع توسعه و تعمیم آن اجتناب کنند. به عنوان یک قاعده باید گفت که یکی از وظایف مهم مجریان قانون، مهار مستثنیات و کنترل موارد انحراف قانونگذار از اصول قانونگذاری است. این وظیفه مهم از طریق تفسیرهای اصولی و اجرای معقول و منصفانه قانون به عمل می آید. این که گفته می شود استثناء به صورت مضیق تفسیر می شود،^۱ بیان مختصر همین قاعده است.

هیأت عمومی دیوان عالی کشور که به اعتقاد بعضی از نویسندگان نظریه تفسیری روشنی در خصوص قوانین کیفری ندارد و به همین دلیل گاه مبادرت به صدور آرای وحدت رویه اصولی و سازنده می نماید و زمانی بر خلاف قواعد و ضوابط اقدام به تفسیر قانون می کند (امیدی، ۱۳۹۹)، در رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴-۱۳۸۶/۰۷/۲۴ پایبندی خود را به چنین قاعده ای نشان داده و با وجود اطلاق عبارات قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور، صلاحیت دادگاه انقلاب را به موارد متضمن اقدام علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور محدود نموده است. به موجب این رأی: «طبق بند اول ماده پنجم قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ به کلیه جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و محاربه و یا افساد فی الارض در دادگاه های انقلاب اسلامی رسیدگی می گردد و رسیدگی به جرائم مذکور در بندهای مختلف ماده یک قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور نیز در صورتی که طبق ماده ۲ این قانون به قصد ضربه زدن به نظام جمهوری اسلامی ایران یا به قصد مقابله با آن و یا با علم به مؤثر بودن اقدام در مقابله با نظام مزبور باشد، به لحاظ این که متضمن اقدام علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور است، با این دادگاه ها خواهد بود و در سایر موارد به

1. Exceptio est strictissimae applicationis.

علت نسخ ضمنی تبصره ۶ ماده ۲ قانون اخیرالذکر در این قسمت، دادگاه‌های عمومی صلاحیت رسیدگی خواهند داشت.^۱

با این حال، بعد از تصویب قانون آیین دادرسی جدید و تعیین محدوده صلاحیت دادگاه انقلاب در بندهای «الف» و «ب» ماده ۳۰۳، بند «ت» قانون مذکور به صلاحیت دادگاه در سایر موارد مندرج در قوانین خاص هم اشاره کرد. یکی از موارد مشمول بند «ت» اخلاف در نظام اقتصادی کشور است که طبق تبصره ۶ ماده ۲ قانون مورد اشاره رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه انقلاب است. قاعده‌ای که از آن یاد کردیم و رویه دیوان در برخی از آرای خود، مستلزم حکم به بقای رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴ و حاکمیت آن بر بند «ت» ماده ۳۰۳ بود. با این حال بعد از حصول اختلاف میان شعب

۱. هیأت عمومی دیوان در همین راستا در رأی وحدت رویه شماره ۸۳۹ - ۱۴۰۲/۰۹/۱۴ به درستی چنین مقرر داشته است: «نظر به اصل یکصد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تشکیل و تعیین صلاحیت دادگاه‌ها منوط به حکم قانون است، لذا ایجاد هرگونه صلاحیت یا توسعه آن مستلزم تصریح قانونی است و در موارد تردید به قدر متیقن اکتفا می‌شود و باتوجه به تفکیک عناوین مجرمانه «قاچاق» و «نگهداری کالای ممنوع قاچاق» در ماده ۲۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی، حکم مقرر در ماده ۴۴ این قانون در خصوص صلاحیت دادگاه انقلاب، صرفاً ناظر به جرم قاچاق با همان تعریف در این قانون است و به مواردی که اشخاص، مرتکب نگهداری کالای قاچاق از جمله مشروبات الکلی خارجی به صورت جزئی می‌شوند و از مصادیق قاچاق کالا نباشد، تسری ندارد. از سوی دیگر ذکر کلمه «احکام» در تبصره ۵ الحاقی به ماده ۶۳ همان قانون (مصوب ۱۴۰۰/۱۱/۱۰) مفید تعیین صلاحیت نمی‌باشد و ناسخ رأی وحدت رویه ۸۰۹ - ۱۴۰۰/۱۷/۰۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیست. در این گونه موارد طبق ماده ۵۱ قانون یاد شده و مقررات قانون آیین دادرسی کیفری اقدام می‌گردد. در نتیجه رسیدگی به بزه نگهداری مشروبات الکلی خارجی با توصیف فوق در صلاحیت دادگاه کیفری دو می‌باشد.» طرفه آن است که دیوان در همین رأی اصولی هم نتوانسته است علی‌الاطلاق از زیر سایه سنگین مصلحت‌اندیشی به نفع دادگاه انقلاب خارج شود. مقید کردن رأی وحدت رویه مورد اشاره و نتیجتاً صلاحیت دادگاه کیفری دو به قید «نگهداری کالای قاچاق از جمله مشروبات الکلی خارجی به صورت جزئی»، نشان از نیم نگاه دیوان به صلاحیت دادگاه انقلاب در ماورای قید مذکور دارد؛ قیدی که در هیچیک از آرای منجر به مداخله دیوان و صدور رأی وحدت رویه، مطرح و محل مناقشه نبوده است.

دیوان، هیأت عمومی به رغم اعلام نسخ ضمنی تبصره ۶ ماده ۲ قانون مجازات اخلا لگران در نظام اقتصادی کشور در رأی شماره ۷۰۴، در رأی شماره ۸۴۲ - ۱۴۰۲/۱۰/۲۶ چنین اظهار نظر کرده است: «طبق بند «ت» ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ دادگاه انقلاب به جرایمی که به موجب قوانین خاص در صلاحیت این مرجع است رسیدگی می کند. از جمله مصادیق آن، جرایم مصرّح در قانون مجازات اخلا لگران در نظام اقتصادی کشور مصوب ۱۳۶۹/۰۹/۱۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی است که برابر تبصره ۶ ماده ۲ همین قانون در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داده شده است. بر این اساس با تصویب ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۵ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، نسخ صریح گردیده و رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴ - ۱۳۸۶/۰۷/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که در مقام تفسیر قضایی و رفع ابهام از ماده قانونی اخیرالذکر صادر شده است، به تبع آن قابلیت استناد ندارد. لذا رسیدگی به کلیه جرایم موضوع قانون اخلا ل در نظام اقتصادی کشور اعم از این که در حد افساد فی الارض یا عمده یا غیر عمده باشد، در صلاحیت دادگاه انقلاب است.»

این رأی آشکارا خلاف قاعده ای است که از آن یاد کردیم. از این رو مورد تأیید و استقبال جمعی از قضات دیوان و اصحاب دکترین واقع نشده است. به اعتقاد اهل فن، برخلاف نظر برخی دادگاه ها که معتقد بودند چون رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴ به ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ استناد نموده، با نسخ این ماده رأی مذکور هم نسخ شده و لذا تبصره ۶ ماده ۲ قانون مجازات اخلا لگران مجدداً لازم الاجرا شده و رسیدگی به تمام موارد اخلا ل در نظام اقتصادی با مجوز بند «ت» ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی در صلاحیت دادگاه انقلاب است و برخلاف نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۸۴۲ در تأیید نظر فوق و اعلام صلاحیت دادگاه انقلاب، اگر قانونی به موجب قانون دیگر نسخ ضمنی شود، نسخ قانون ناسخ،

سبب احیای قانون منسوخ نمی‌گردد. به علاوه هر چند که ماده ۵ قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب نسخ شده است، اما مفاد آن در ماده ۳۰۳ قانون آیین دادرسی تکرار شده و رأی وحدت رویه شماره ۷۰۴ که به ماده ۵ سابق استناد کرده، همچنان معتبر و لازم‌الاجراست. مواد قانون، قالب‌های بیان مقصود قانونگذارند و خود موضوعیتی ندارند. بنابراین اگر محتوای ماده‌ای از یک قانون در ماده‌ای از قانونی دیگر تکرار شود، همه تفسیرها و قوانین مربوط یا ارجاع داده شده به قانون سابق، در مورد قانون جدید نیز معتبر و قابل استناد هستند؛^۱ از اینرو احیای مصنوعی تبصره ۶ منسوخ ماده ۲ قانون مجازات اخلاک‌گران در نظام اقتصادی در رأی مورد اشاره و توسعه صلاحیت دادگاه انقلاب به عنوان یک دادگاه اختصاصی، مبتنی بر موازین صحیح تفسیر نیست و قابل دفاع به نظر نمی‌رسد.^۲

صرف‌نظر از استدلال‌های لفظی هیأت عمومی و ایرادات آنها، مصلحتی که در سطرهای نانوشته این رأی نهفته است، عبارت است از همدلی دیوان با برنامه‌های قوه قضائیه برای مبارزه با مفاسد اقتصادی و حرکت در چهارچوب دو استجازه سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۹ و آیین‌نامه‌های اجرایی آنها و ارجاع پرونده متهمان به اخلاک در نظام اقتصادی کشور، به شعب ویژه دادگاه انقلاب؛ برنامه‌هایی که اجرای آنها مستلزم توسل به استجازه و نقض اصول دادرسی کیفری نبود و تاکنون هم جز نقض بعضی از اصول دادرسی کیفری و تضییع برخی از حقوق بنیادین متهمان و محکومان شعب مزبور اثر ملموس و قابل ملاحظه‌ای در کنترل فساد نداشته است. از اینرو رهبری هم که ابتدائاً با سه شرط سرعت، عدالت و اتقان احکام با اجرای استجازه‌های رؤسای قوه قضائیه

۱. به عنوان نمونه نک. رأی وحدت رویه شماره ۵۹۴.

۲. نک: یادداشت دکتر علی خالقی در صفحات مجازی خود به تاریخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۶.

موافقت کرده بود - چنان که مشهور است - با تمدید آن برای بار سوم مخالفت کرده است.^۱

پیش از این نیز هیأت عمومی دیوان در رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵-۱۳۷۱/۲/۲۹ در خصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به دعاوی راجع به مالکیت اشخاص نسبت به اموالی که به حکم دادگاه‌های انقلاب مصادره شده است، بر خلاف نظر بعضی از محاکم تالی و برخی از شعب دیوان، در یک رأی اصولی و قابل دفاع به نفع دادگاه‌های حقوقی، گفته بود: «دعوی مالکیت اشخاص نسبت به اموالی که با حکم دادگاه‌های انقلاب مصادره شده از جمله دعاوی حقوقی می‌باشد که رسیدگی آن در صلاحیت خاصه دادگاه‌های عمومی حقوقی است و دادگاه‌های انقلاب بر اساس حکم قطعی دادگاه‌های حقوقی که بر مالکیت مدعی صادر شود، مستنداً به اصل ۴۹ قانون اساسی و قانون نحوه اجرای آن مصوب ۱۷ مرداد ماه ۱۳۶۳ در مورد رد مال به صاحب آن اقدام می‌نماید.»

هیأت عمومی بلافاصله در همان سال بنا به درخواست رئیس وقت دیوان، از نظر صائب خود عدول کرده و بر خلاف قاعده، طی رأی وحدت رویه شماره ۵۸۱ مورخ ۱۳۷۱/۱۱/۰۲، در همان موضوع، حکم به صلاحیت دادگاه انقلاب داده است: «دادگاه‌های انقلاب بر طبق اصل ۱۶۱ قانون اساسی و تحت نظارت دیوان عالی کشور به جرایمی که در اصل ۴۹ قانون اساسی و قانون حدود صلاحیت دادرها و دادگاه‌های انقلاب مصوب ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ مجلس معین شده رسیدگی می‌نمایند و صلاحیت آنها نسبت به صلاحیت دادگاه‌های عمومی دادگستری از نوع صلاحیت ذاتی

۱. از شگفتی‌های روزگار این است که به رغم اشکالات اساسی وارد بر اصل استجازه و با وصف تصریح به عدم اعتبار استجازه دوم بعد از شهریور ۱۴۰۰ (نک. بند ۹ استجازه)، شعب ویژه دادگاه انقلاب همچنان هستند و همچنان به پرونده‌های موسوم به اخلاف در نظام اقتصادی کشور رسیدگی می‌کنند؛ مشروط به این که جرایم واقعه قبل از تاریخ ۱۳۹۷/۵/۲۱ تا تاریخ استجازه دوم یعنی ۱۳۹۹/۶/۲ به شعب مذکور ارجاع شده باشند. نک بند ۶ استجازه و ماده ۱۴ آیین نامه اجرایی آن مصوب ۱۳۹۹/۷/۸ رئیس قوه قضائیه.

است. احکام صادره از دادگاه‌های انقلاب در بعضی موارد علاوه بر جنبه کیفری و مجازات مرتکب واجد جنبه حقوقی هم می‌باشد و اموال نامشروع او را نیز شامل می‌شود. در چنین موردی، هر نوع ادعای حقی که از طرف اشخاص نسبت به این اموال عنوان شود و لو به ادعای خارج بودن آن مال از دارایی نامشروع محکوم علیه باشد، رسیدگی آن بر حسب شکایت شاکی و طبق ماده ۸ و تبصره ماده ۵ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ قانون اساسی مصوب ۱۳۶۳/۵/۱۷ با دادگاه صادرکننده حکم می‌باشد و دادگاه انقلاب پس از رسیدگی اگر صحت ادعا را تشخیص دهد بر طبق ذیل اصل ۴۹ قانون اساسی مال را به صاحبش رد می‌کند و الا به بیت‌المال می‌دهد. بنا به مراتب هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵-۱۳۷۱/۰۲/۲۹ تجدیدنظر نموده و با تغییر رأی مزبور رسیدگی به ادعای اشخاص حقیقی یا حقوقی را نسبت به اموالی که دادگاه‌های انقلاب نامشروع شناخته و مصادره نموده‌اند در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب تشخیص می‌دهد.»

تکیه گاه رئیس وقت دیوان، حفظ مصلحت نظام بوده است. وی در بخشی از گزارش خود گفته است که بر من حجت تمام است که از رأی وحدت رویه شماره ۵۷۵ مورخ ۱۳۷۱/۲/۲۹ سوءاستفاده شده و قطعاً ادامه این روند به مصلحت نظام نیست^۱

۱. به حکم ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری تشکیل هیأت عمومی و صدور رأی وحدت رویه فرع بر بروز اختلاف بین دادگاهها یا شعب دیوان و صدور آرای مختلف در موارد مشابه است. از سوی دیگر، آرای وحدت رویه ممکن است با رأی وحدت رویه مؤخری که در چارچوب ماده ۴۷۱ صادر شده است، تغییر یابند؛ یعنی دیوان نمی‌تواند بدون بروز اختلاف و صدور آرای متهاافت، رأی وحدت رویه صادر و یا نظر سابق خود را تغییر دهد. آنگونه که بعضی از حقوقدانان به درستی گفته‌اند، صلاحیتی که قانون اعطا کرده است خود به خود مقید به رعایت تشریفات مقرر برای اعمال آن است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۶). با وجود این، هیأت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۷۱ بدون رعایت چنین ضابطه قانونی منصوص و مصرّحی، با صدور رأی وحدت رویه ۵۸۱-۱۳۷۱/۱۲/۲ به شرحی که گفته شد در رأی وحدت رویه ۵۷۵-۱۳۷۱/۲/۲۹ تجدیدنظر کرده و آن را تغییر داده است.

(مدنی، ۱۳۷۷: ۱۳۴) روشن است که توجیه رئیس دیوان برای توسعه صلاحیت دادگاه انقلاب و شمول آن بر دعاوی حقوقی با تمسک به مصلحت نظام، غیر قابل دفاع است، زیرا صرف نظر از استثنایی بودن صلاحیت دادگاه انقلاب، بدون نیاز به ارجاع به این دادگاه هم، دادگاه های حقوقی که بخشی مهم و مجرب از نظام قضایی کشور هستند، با قضات با تجربه تر خود با رعایت اصول بنیادین دادرسی مثل استقلال و بی طرفی و با استناد به موازین و مقررات متین دادرسی مدنی، می توانستند به نحوی منصفانه تر به موضوع رسیدگی کنند و به فرض صحت ادعای رئیس دیوان از هر نوع سوءاستفاده از رأی مورد اشاره ممانعت نمایند. در هر حال، دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه مورد بحث، برخلاف قاعده و با نظر داشت مصلحت نظام و به صرف تشخیص و درخواست رئیس وقت دیوان که به یک کنشگر سیاسی اداری نزدیک تر بود تا یک مقام مستقل قضایی، صلاحیت دادگاه انقلاب را در عرض و همسنگ صلاحیت دادگاه های عمومی قرار داد و به استثنایی بودن آن التفاتی ننمود.

اظهارات معاون قضایی دیوان و دادستان کل کشور و گفتمان مصلحت محور و نگاه سیاسی امنیتی آن دو در مسائل قاچاق و ارتباط دادن آنها با امنیت جامعه، در مذاکرات منتهی به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۲۷-۱۳۹۱/۹/۲۱ در این زمینه قابل توجه است. به نظر معاون قضایی دیوان: « بعد از انقلاب جرایم که با امنیت مملکت ارتباط داشته دادگاه انقلاب ضرورت پیدا کرد. دسایس مختلف براندازی نظام ضرورت استمرار مبارزه با آن تأمین امنیت پایدار دولت و برای پیشگیری از وقوع جرایم و مقابله با آن، قاچاق اسلحه و کلیه موارد مرتبط با آن خرید، نگهداری اخفاء ارتباط مستقیم با قاچاق، صلاحیت رسیدگی به کلیه جرایم مربوط به قاچاق از قواعد آمره و با تصریح قانونگذار با دادگاه انقلاب است.» دادستان کل نیز با همان ادبیات گفته است: «قاچاق اسلحه مستقیماً با حفظ نظام و امنیت کشور ارتباط دارد اسلحه های جنگی غیرمجاز عموماً مورد استفاده سارقان مسلح اشرار و ضد انقلاب می باشد» (همان: ۵۹۳-۵۷۱).

مستشار شعبه ششم در اعتراض به معاون قضایی دیوان اظهار داشته: «آقای ا. هیچ مستند قانونی برای فرمایشاتشان ذکر نکردند جز مصلحت‌سنجی و اینکه مصلحت این است که تفکیک نشود رسیدگی به جرایم اسلحه. ولی ما در وحدت رویه وظیفه داریم که بینیم کدام رأی نزدیک تر به قوانین است. ما در این محدوده باید تصمیم‌گیری کنیم. ما مجمع تشخیص مصلحت نظام نیستیم.» مستشار شعبه دهم نیز اظهار داشته: «ظرف این ۸ تا ۱۰ سال اخیر که در هیأت عمومی هستیم هر جا گیر می‌کنیم حتی در مسائل مدنی می‌گوئیم آقا این مسائل، امنیتی است. مسائل ثبتی را می‌گوییم مسائل امنیتی است یا می‌گوییم تشخیص مصلحت. ما نه مرجع تشخیص مصلحت هستیم نه مرجع امنیتی. ما فقط قوانین را می‌بینیم. مجرد قوانین را می‌بینیم. بر اساس قوانین اظهار نظر می‌کنیم» (همان: ۵۸۸-۹).

در نهایت، اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان با عدم تسلیم به چنین گفتمانی خرید و فروش، حمل و نقل و مخفی کردن و نگاهداشتن سلاح، مهمات، اقلام و مواد تحت کنترل به طور غیرمجاز را از شمول عنوان قاچاق خارج و رسیدگی به آنها را در صلاحیت دادگاه عمومی دانسته‌اند» (اداره کل وحدت رویه، ۱۳۹۴: ۵۸۱-۵۸۲).

ب: همراهی با سیاست‌های مدیریتی قوه قضائیه

چنان که می‌دانیم دستگاه قضایی کشور بعد از مواجهه با انبوهی از پرونده‌ها و مسایل بیشمار ناشی از رسیدگی به آنها و مشکلات متعدد و پیچیده مربوط به اجرای احکام صادره از دادگاه‌ها که خود معلول ناپختگی سیاست‌های عمومی و ناکارآمدی مدیریت کلان جامعه است، به تدوین برخی برنامه‌ها و اتخاذ سیاست‌های مدیریتی کنترلی روی آورده است. کاهش حجم ورود پرونده‌ها، حذف بعضی از مراحل رسیدگی، قضازدایی، افزایش اسباب سقوط مجازات‌ها، کاهش مدت حبس‌های تعزیری، پیش‌بینی جایگزین‌های زندان، توسل به نهادهایی مثل معافیت از کیفر و تعویق صدور حکم و تعلیق اجرای مجازات و اعطای آزادی مشروط و مدیریت مشکلات ناشی از

اجرای احکام، بخشی از محورها و هدف های این برنامه هاست.^۱ تشکیل شوراهای حلّ اختلاف و دادگاه های صلح و ارجاع برخی از پرونده های کیفری به آنها و تلاش برای کاهش هرچه بیشتر جمعیت کیفری زندان در همین چهارچوب تعریف می شوند. در این راستا در لایحه قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ ضمن حبس زدایی از برخی اعمال مجرمانه و قابل گذشت اعلام شدن برخی دیگر و افزایش موارد سقوط مجازات، نهادهایی چون جایگزین های حبس وارد نظام عدالت کیفری کشور شدند. اعمال این جایگزین ها البته منوط به وجود شروط و قیودی شدند. برابر ماده ۶۴ قانون مورد اشاره: « مجازات های جایگزین حبس در صورت گذشت شاکی و وجود جهات تخفیف با ملاحظه نوع جرم و کیفیت ارتکاب آن، آثار ناشی از جرم، سن، مهارت، وضعیت، شخصیت و سابقه مجرم، وضعیت بزه دیده و سایر اوضاع و احوال، تعیین و اجرا می شود.»

ناگفته پیداست که رعایت قیود و شروط مقرر در مقررات قانونی در مقام تفسیر و اجرا الزامی است و نادیده گرفتن آنها خلاف مقصود مقنن محسوب می گردد. همان گونه که الحاق قید به عام یا مطلق به منظور تخصیص یا تنقید آن علی القاعده ممنوع است، نفی خصوصیت و الغای قید با انگیزه تعمیم حکم و توسعه قلمرو قانون هم علی القاعده نادرست است - خواه چنین تعمیمی به زیان متهم باشد و خواه به سود او - و به قول رومیان: « عام حمل بر عموم می شود همانطور که خاص حمل بر خصوص می شود»^۲ (vassan, 1980: 99).

با این همه شعب دیوان عالی کشور در فهم مفاد ماده ۶۴ و کیفیت جمع و تلفیق آن با مواد بعد از آن، دچار اختلاف و اتخاذ تصمیمات متهافت شده اند. در حالی که شعبه سی و پنجم دیوان تعیین مجازات جایگزین حبس را منوط به تحقق شرایط مذکور در ماده ۶۴ آن قانون از جمله گذشت شاکی دانسته، شعبه سی و هفتم بدون در نظر گرفتن

۱. نک: محمد باقر مقدسی (۱۴۰۳)، حقوق جزای عمومی، فصل های سوم و چهارم.

2. Generale tantum valet in generalibus quantum singular in singularis.

قیود مقرر در ماده اخیر عدم تعیین مجازات جایگزین حبس را مصداق تعیین مجازات نامتناسب تلقی و حکم به تجویز اعاده دادرسی داده است. نظر نماینده دادستان کل درباره اختلاف شعب دیوان این بوده است که: «در ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی قانونگذار در مقام حصر موارد تعیین مجازات جایگزین حبس نیست بلکه گذشت شاکی را از جمله دلایل آن دانسته است به خصوص این که قانونگذار در مقام حبس زدایی است. بنابراین معطوف کردن مواد ۶۵ تا ۶۸ قانون مجازات اسلامی به ماده ۶۴ به ضرر متهم و خلاف ظاهر مفاد آن است.» نهایتاً دیوان در تفسیری ناظر به ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی با الغای قیدهای مذکور در آن ماده، در رأی وحدت رویه شماره ۷۴۶ - ۱۳۹۴/۱۰/۲۹ چنین اظهار نظر کرده است: «از مجموع مقررات مربوط به مجازات‌های جایگزین حبس، موضوع فصل نهم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به ویژه اطلاق مواد ۶۵، ۶۶، ۶۸ و ۶۹ قانون مذکور چنین مستفاد می‌گردد که تعیین و اعمال مجازات جایگزین حبس به شرح مندرج در مواد فوق‌الاشاره الزامی بوده و مقید به رعایت شرایط مقرر در ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی از قبیل گذشت شاکی یا وجود جهات تخفیف نمی‌باشد.»

نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور آشکارا اجتهاد در برابر نص است. هیأت عمومی همه قیود و شروط مقرر در این ماده خصوصاً شرط گذشت شاکی را که مفید فواید روشنی برای بزه‌دیده مثل سعی متهم در جبران همه یا بخشی از زیان‌های وارد بر وی، تخفیف آلام ناشی از تحمل بزهکاری و ترمیم روابط وی با شاکی بود، بی‌اثر کرده و در تفسیری مصلحت‌آمیز حکمت قانون و حقوق بزه‌دیده را فدای مصالح مدیریتی قوه قضائیه و رفع مشکلات آن در اداره جمعیت کیفری زندان کرده است. حال آن که راه رفع موانع و مشکلات، اصلاح قانون است نه نقض آن و نه تضييع حقوق اصحاب دعوا از طریق تفسیرهای مصلحت‌مدار. شگفت‌انگیزتر از این‌ها تمسک دیوان به اطلاق مواد ذیل ماده ۶۴ است؛ موادی که به حکم قانون می‌بایست در چارچوب ضوابط مقرر

در همان ماده ۶۴ و با رعایت دستورالعمل کلی مندرج در آن، به موقع اجرا گذاشته شوند. دیوان البته می دانسته است که با وجود قیود مصرّحه ناظر به یک مقررّه قانونی، تمسّک به اطلاق آن مقررّه نادرست است. همچنان که حکمت وضع آن قیدها را هم می دانسته است، ولی تجاهل العارف کرده و مصلحت قوه قضائیه را بر اینگونه مبانی تفسیری ترجیح داده است.

مثال دیگر، مصلحت سنجی هیأت عمومی دیوان در رأی وحدت رویه شماره ۷۴۴-۱۳۹۴/۰۸/۱۹ است در مقام حلّ اختلاف میان شعبه بیست و هشتم دیوان که در جرایم دارای مجازات های حبس و جزای نقدی، حداکثر مدت حبس را ملاک تشخیص درجه مجازات دانسته و شعبه سی و هشتم که میزان جزای نقدی بزه های انتسابی به متهمین را ملاک تعیین درجه مجازات اعلام کرده و با توجه به اطلاق ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری به ویژه بند «ت» آن رسیدگی را در صلاحیت دادگاه های کیفری یک تشخیص داده است. هیأت عمومی در تأیید نظر اول چنین رأی داده است: «مطابق ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، قانونگذار هر یک از مجازات ها را در درجه ای خاصّ قرار داده که قرار گرفتن هر مجازات در مرتبه ای معین در عین حال مبین شدت و ضعف آن کیفر نیز می باشد، لکن در هر یک از این درجات نیز کیفرهای غیر متجانس وجود دارد که به لحاظ عدم امکان سنجش آنها با یکدیگر، تشخیص کیفر اشدّ در بین آنها بعضاً با اشکال مواجه می گردد؛ به منظور رفع اشکال، تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون یاد شده، در مقام بیان قاعده، مقررّ می دارد: در صورت تعدّد مجازات ها و عدم امکان تشخیص مجازات شدیدتر، مجازات حبس ملاک است؛ علاوه بر این در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین جزایی، از جزای نقدی به عنوان بدیل مناسب تر مجازات حبس (در مقام تخفیف و تبدیل آن مجازات) و کیفر جایگزین مجازات حبس که علی القاعده ماهیت خفیف تر و ملایم تری از حبس دارد، استفاده شده است و عرف و سابقه قانونگذاری در کشور ما نیز حکایت از صحّت چنین استنباطی دارد. بنا به مراتب مذکور، به نظر اکثریت

اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در مواردی که مجازات بزه حبس توأم با جزای نقدی تعیین گردیده کیفر حبس ملاک تشخیص درجه مجازات و بالتجیه صلاحیت دادگاه است.» وجه مصلحت سنجی هیأت عمومی دیوان در رأی مورد اشاره بعد از ذکر یک نمونه مرتبط دیگر بیان خواهد شد.

مورد دیگر، اختلاف بر سر مرجع صالح برای رسیدگی به جرایمی است که مجازات آنها جزای نقدی نسبی است. این اختلاف نیز به نحوی که گفته خواهد شد به نفع سیاست‌های مدیریتی دستگاه قضایی حل و فصل شده است. موضوع، تعیین درجه مجازات بزه بعضی از جرایم از جمله بزه تغییر کاربری اراضی کشاورزی بوده که سبب اختلاف نظر میان دو شعبه نهم و هفدهم دیوان شده است. شرح ماقع حسب گزارش معاون قضایی دیوان چنین است: شخصی به اتهام تغییر کاربری زمین زراعی تحت تعقیب قرار می‌گیرد. متهم به میزان زمین اعلام شده اعتراض کرده و نهایتاً دادگاه کیفری دو با احتساب حداکثر میزان جزای نقدی برای آن، به شایستگی دادگاه کیفری یک قرار عدم صلاحیت صادر کرده و دادگاه کیفری یک بزهکاری متهم را، محرز دانسته و با بیان این که ارزش هر متر مربع از اراضی تغییر یافته ششصد هزار ریال تعیین شده، متهم را علاوه بر قلع و قمع بنای احداثی غیرمجاز به پرداخت دویست و هشتاد میلیون ریال معادل دو برابر ارزش ملک مورد بحث محکوم نموده است. با اعتراض فرجامی محکوم علیه، شعبه نهم ضمن رد ایراد و کلاً به صلاحیت دادگاه و ابرام دادنامه فرجام خواسته، اظهار داشته که در جرایمی که مجازات قانونی آنها صرفاً جزای نقدی نسبی است، از ابتدای رسیدگی مشخص نیست که کدام یک از دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ صالح به رسیدگی خواهد بود. پس از کارشناسی و تعیین میزان جزای نقدی متصوره و انطباق مورد با هر یک از درجات هشت گانه مندرج در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، صلاحیت محاکم کیفری ۲ و یا ۱ و به تبع آن صلاحیت مرجع رسیدگی به اعتراض مشخص خواهد شد. در پرونده‌ای دیگر با مراحل بدوی و فرجامخواهی مشابه، شعبه

هفدهم دیوان چنین اظهارنظر کرده است: «جزای نقدی که از جمله مجازاتهای تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ هاست، میزان ثابتی نداشته و به همین اعتبار جزای نقدی نسبی ضابطه‌ای جهت انطباق مجازات یاد شده با بندهای ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی و در نتیجه تعیین صلاحیت مرجع رسیدگی کننده محسوب نمی‌شود و ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری هم که جرایم مختلف من جمله جرایمی را که مجازات قانونی آنها تعزیر درجه ۳ و بالاتر بوده قابل فرجام خواهی در دیوان عالی کشور دانسته، ناظر بر آن دسته از جرایمی بوده که تمام یا قسمتی از مجازات های تعزیری آنها جزای نقدی ثابت به میزان مقرر در قانون باشد.»

سرانجام هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ - ۱۳۹۶/۰۴/۲۰ اینگونه رفع خلاف و قلع ماده نزاع کرده است: «مجازات جزای نقدی که درجات آن در ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ مشخص شده، با توجه به تعیین حداقل و حداکثر آن در قانون، ناظر به جزای نقدی ثابت است و از جزای نقدی نسبی که میزان آن بر اساس واحد با مبنای خاص قانونی احتساب می گردد و از این حیث در جرایم با عناوین مشابه یکسان نیست، انصراف دارد؛ بنابراین مجازات جرائمی که طبق قانون جزای نقدی نسبی است با توجه به حکم مقرر در تبصره ۳ ماده مورد اشاره، تعزیر درجه هفت محسوب می شود و رسیدگی به آن به موجب ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در صلاحیت دادگاه کیفری دو و رأی این دادگاه قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر استان است.»

بی گمان یکی از ملاحظات دیوان در صدور چنین آرای، مصلحت اندیشی در مدیریت و توزیع پرونده‌ها و هدایت آنها در مرحله اعتراض، به سوی دادگاه‌های تجدیدنظر و پیشگیری از راه افتادن سیلی از اعتراضات به سوی دیوان عالی کشور است. چنان که می‌دانیم اطلاق ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری به ویژه در بند «ت» آن در اصلاحات سال ۱۳۹۴ رسیدگی به جرایم مستوجب مجازات تعزیری درجه سه و بالاتر

را در صلاحیت محاکم کیفری یک پیش‌بینی کرده است. از طرف دیگر، با عنایت به این که میزان جزای نقدی برخی از جرایم اعم از آنها که جزای نقدی معین دارند و آنها که جزای نقدی نسبی، ممکن است درجه سه و بالاتر باشد. در چنین فرضی که در عمل مصادیق معنی‌بھی خواهد داشت، موضوع در مرحله بدوی در صلاحیت دادگاه کیفری یک و نتیجتاً مرجع رسیدگی به اعتراض به آرای صادره در آنها دیوان عالی کشور خواهد بود. دو رأی وحدت رویه‌ای که از آنها نام بردیم مانع از چنین وضعیتی شده و رسیدگی مجدد به چنین آرای را به دادگاه‌های تجدید نظر ارجاع می‌دهند و سد راه فرجامخواهی و ورود انبوهی از آرا به دیوان عالی کشور می‌شوند. این تدبیر دیوان اگرچه از زاویه‌ای دیگر، قابلیت توجیه و دفاع دارد و آن این که فلسفه تشکیل دیوان عالی کشور ایفای وظائفی چون نظارت عام بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها، حل اختلاف بین آنها و ایجاد وحدت رویه قضایی است و نه رسیدگی ماهوی به اعتراض به آرای صادره از محاکم تالی به نحو مقرر در ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری و مواد ۳۶۶ به بعد قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی. دو رأی وحدت رویه اخیر الذکر از این حیث که گسترش دامنه انحراف از چنین فلسفه‌ای را مهار کرده قابل دفاع است. معذک آنگونه که از مقدمات منتهی به صدور این دو رأی برمی‌آید، آن چه مورد ملاحظه هیأت عمومی دیوان بوده مصالح مدیریتی دستگاه قضایی بوده است و نه دغدغه حفظ حکمت و رسالت دیوان؛ حکمت و رسالتی که البته خود قانونگذار هم در نادیده گرفتن آن تردیدی به خود راه نداده است.

یک نمونه دیگر رأی وحدت رویه شماره ۱۳۹۴/۵/۶-۷۴۲ است. می‌دانیم که مجرد درخواست اعاده دادرسی، موجب توقف اجرای احکام نمی‌شود. با این حال، قانون آیین دادرسی کیفری در تبصره ماده ۴۷۸ از باب استحسان در خصوص محکومیت به بعضی از مجازات‌ها از قاعده عدول کرده و مقرر داشته است: «در صورتی که مجازات مندرج در حکم از نوع مجازات سالب حیات یا سایر مجازات‌های بدنی یا قلع و قمع بنا باشد،

شعبه دیوان عالی کشور با وصول تقاضای اعاده دادرسی قبل از اتخاذ تصمیم درباره تقاضا دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد». منطق استثنای مقرر در تبصره روشن است. اجرای هریک از مجازات‌های اعدام، رجم، قصاص نفس و عضو و شلاق‌های حدی و تعزیری و احکام قلع و قمع بنا در صورت نقض حکم در مرحله اعاده دادرسی، آثار غیر قابل جبرانی دارد. مقصود مقنن پیشگیری از چنین وضعیتی بوده است. معذلتک شعب دیوان در نحوه اعمال تبصره مرقوم دچار اختلاف نظر شده و آرای متعارضی صادر کرده‌اند. شعبه سی و هفتم در پرونده‌ای که موضوع آن سرقت بوده و متهم، به رد مال و تحمل حبس و شلاق محکوم شده بعد از استدعای اعاده دادرسی، قبل از ورود به ماهیت دستور به توقف اجرای حکم داده است: «نظر به این که نسبت به دادنامه شماره ... از سوی وکیل محکوم علیه درخواست اعاده دادرسی به عمل آمده است و با توجه به مجازات مندرج در حکم که از نوع مجازات‌های موضوع تبصره ماده ۴۷۸ به حساب می‌آید، مستنداً به تبصره ماده مرقوم دستور توقف اجرای حکم شلاق مندرج در رأی فوق‌الذکر تا تعیین تکلیف بعدی صادر می‌شود». در مقابل شعبه سی و چهارم در پرونده‌ای با موضوع محکومیت متهم به قصاص نفس و درخواست اعاده دادرسی وی، چنین اظهار نظر نموده است: «چون پرونده معدّ صدور رأی است اعمال تبصره ماده ۴۷۸ ضروری تشخیص داده نمی‌شود».

هیأت عمومی دیوان در رأی وحدت رویه شماره ۷۴۲ نظر اخیر را تأیید کرده است: «غایت و هدف قانونگذار از وضع تبصره اصلاحی ذیل ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ این است که احکامی که پس از اجرا قابل تدارک و جبران نیست و نسبت به آن تقاضای اعاده دادرسی شده قبل از حصول نتیجه تقاضا موقتاً به موقع اجراء گذارده نشود. بر این مبنا و با توجه به قابلیت اجرای احکام قطعی کیفری، شعبه دیوان عالی کشور برای صدور دستور توقف اجرای حکم ابتدا باید درخواست را بررسی و ملاحظه و چنان چه نظر اعضای شعبه بر رد درخواست باشد صدور دستور

توقف اجرای حکم، امر بی‌فایده و لغوی است و به این جهت صدور این دستور در چنین مواردی به دلالت عقلی موافق مقصود قانونگذار نبوده و موضوعاً از شمول حکم مقرر در تبصره مذکور خارج است.»

نظر هیأت عمومی دیوان در این رأی وحدت رویه، اجمالاً نوعی اجتهاد در برابر نص و مغایر با قواعد تفسیر قانون است و نقد محتوایی آن در این مقال نمی‌گنجد. در اینجا نکته این است که چنان که اهل فن گفته‌اند انگیزه هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صدور رأی وحدت رویه مورد بحث، احداث سدی در برابر آن دسته از درخواست‌های اعاده دادرسی بوده که بعد از لازم الاجرا شدن قانون جدید، برای به تأخیر انداختن اجرای احکام سلب حیات یا سایر مجازات‌های بدنی و قلع و قمع بنا قابل طرح بوده‌اند (خالقی، ۱۳۹۵: ۴۸۷) و این یعنی قربانی کردن روح قانون در برابر مشکلات اجرایی آن.^۱

نتیجه‌گیری

هدف از ارجاع وظایف مهمی چون نظارت بر اجرای صحیح قوانین در دادگاه‌ها، حل اختلاف بین آنها و ایجاد وحدت رویه قضایی به نهادی به نام دیوان عالی کشور آن است که این مرجع عالی قضایی با تکیه بر دانش و تجربه قضات کارکشته خود به عنوان فصل الخطاب به سوء برداشت‌ها و صدور آرای متعارض از دیگر مراجع قضایی پایان دهد و از راه رفع ابهامات و حل تعارضات و ارائه تفسیرهای صحیح از قوانین، در تکمیل کار قانونگذار و نیل به اهداف موردنظر وی بکوشد و در مجموع در ساخت و پرداخت و توسعه و تعالی نظام حقوقی کشور مشارکت نماید. ایفای چنین وظایف خطیری بی‌گمان مستلزم آگاهی از اصول صحیح تفسیر قانون و وفاداری به فلسفه وضع هر مقررۀ قانونی و مقصود مقنن از تقریر آن مقررۀ است. دیوان اگرچه در زمینه قوانین کیفری تا

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مهسا آقایی (۱۴۰۲)، قانون در سایه مصلحت‌اندیشی قضایی، دوفصلنامه نقد و تحلیل

کنون نظریه یا سامانه تفسیری روشنی ارائه نداده اما در موارد بسیار پایبندی خود را به قواعد تفسیر چنین قوانینی نشان داده است. با این همه گاهی با عدول از قواعد مورد اشاره و با دخالت دادن مصالح و ملاحظات خارج از آن چه مقصود مقنن بوده، به تفسیر قوانین کیفری می‌پردازد. توسعه صلاحیت دادگاه انقلاب با وصف این که مرجعی استثنائی است و تن دادن به سیاست‌های مدیریتی قوه قضائیه و فرار از مشکلات اجرایی قانون، دو وجه از وجوه این مصلحت‌اندیشی سیاسی و مدیریتی هستند که در برخی از آرای وحدت رویه دیوان کشور بازتاب یافته‌اند.

آن چه به عنوان پیامدهای نامطلوب این رویه می‌توان گفت این است که اینگونه مصلحت‌اندیشی‌ها، از سویی نوعی کوتاهی در ایفای وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاه‌ها محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، منزلت و موقعیت ممتاز دیوان عالی در منظومه حقوقی کشور و فلسفه وجودی چنین نهادی را تضعیف می‌کنند و در نهایت نقش رهبری و پیشاهنگی و معیارسازی این مرجع عالی قضایی را در توسعه و تحوّل نظام عدالت کیفری کشور کمرنگ می‌نمایند. مصلحت‌گرایی و دخالت دادن مصالح سیاسی و مدیریتی در نظام حقوقی و قضایی، در موارد و محدوده‌ای هم که مجاز تلقی می‌گردد، کار قانونگذار است نه مراجع قضایی. چنین ملاحظات به فرض صحت هم باید در مرحله تشریع اعمال گردند و نه در مقام تفسیر.

وظیفه مرجع قضایی فهم منطق قانون، وفاداری به مقصود مقنن و شناسایی و پایبندی به ارزش مورد حمایت وی در هر مقرر قانونی و در نهایت اجرای قانون در چنین چهارچوبی است. مراجع قضایی مفسر قانون و مجری اراده قانونگذار هستند نه مسؤول تأمین مصالح سیاسی و امنیتی یا مدیریتی نظام. به تعبیر بعضی از قضات دیوان، آنها مفسر و مجری قانون هستند نه مسؤول تشخیص و تأمین مصلحت نظام. خصوصاً دیوان عالی کشور که همه جا از جمله در مقام ایجاد وحدت رویه باید در محدوده منطق قانون و اهداف مقنن عمل کند و ملاحظات غیر حقوقی را کنار بگذارد.

منابع

- آشوری، محمد (۱۳۹۰)، *عدالت کیفری*، ج ۱، چ ۲، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- آشوری، محمد (۱۳۹۵)، *آئین دادرسی کیفری*، تهران: سمت.
- آقایی، مهسا (۱۴۰۲)، *قانون در سایه مصلحت‌اندیشی قضایی*، دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، ۴، ۵۱۳-۵۳۲.
- اداره کل وحدت رویه (۱۳۹۴)، *مذاکرات و آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور ۱۳۹۱*.
- افتخارزاده، اصغر (۱۳۹۲)، *تبارشناسی قاعده مصلحت در فقه سیاسی شیعه*، فصلنامه پژوهشی سیاست متعالیه، ۱، ۷۹-۹۶.
- البوطی، محمدسعید رمضان (۱۹۸۸م)، *ضوابط المصلحه فی الشریعه الاسلامیه*، بیروت: مؤسسه الرساله.
- التسخیری، محمدعلی (۱۴۳۰)، *بوادر المدرسه التقریبیه فی أصول الفقه*، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب.
- السیوطی، جلال الدین (۱۹۹۴)، *الأشباه و النظائر*، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.
- الغزالی، أبو حامد (۱۹۹۷م)، *المستصفی من علم الأصول*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- امیدى، جلیل (۱۳۹۷)، *تفسیر قوانین جزایی*، تهران: میزان.
- امیدى، جلیل (۱۳۹۹)، *مسئولیت دیوان عالی کشور در نظام‌مندسازی تفسیر قوانین کیفری*، مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۵۰، ۱-۲۴.
- امیدى، جلیل؛ جوانمردی صاحب، مرتضی (۱۴۰۰)، *موازین فقهی و تفسیر قضایی قوانین کیفری؛ نقد نظر هیأت عمومی دیوان عالی کشور در تشدید شلاق تعزیری*، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۲۵، ۷۳-۹۸.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۲)، *ترمینولوژی حقوق*، چ ۳۷، تهران: مجد.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲)، *لغتنامه*، ج ۱۲، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- دهمان‌چاچکامی، حمید (۱۳۸۸)، *جایگاه مصلحت در قانونگذاری کیفری ایران*، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.
- رستمی، هادی (۱۳۹۹)، *رویارویی مصلحت‌گرایی و نص‌گرایی در سیاست جنایی ایران*، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی تحولات حقوق کیفری کشورهای اسلامی، تهران: میزان.

- زراعت، عباس (۱۳۸۹)، آیین دادرسی کیفری ایران با تکیه بر اصول و قواعد، ج ۳، تهران: دانش پذیر.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین)، ج ۱، تهران: دراک.
- عمید، حسن (۱۳۶۴)، فرهنگ عمید، تهران: امیر کبیر.
- قربانی، فرج الله (۱۳۷۱)، مجموعه آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور (جزایی)، تهران: فردوسی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۱، ۶۵-۷۷.
- کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۶۹ق)، تحریر المجله، ج ۳، النجف: مطبعة الحیدری.
- مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۴)، مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۳، مجلس شورای اسلامی.
- مدنی، سید جلال الدین (۱۳۶۹)، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۶، تهران: سروش.
- مدنی، سید جلال الدین (۱۳۷۷)، رویه قضایی، تهران: پایدار.
- مقدسی، محمدباقر (۱۴۰۳)، حقوق جزای عمومی؛ ضمانت اجرای کیفری، ج ۲، تهران: میزان.

-R.S Vassan, M.A, B.I. (1980), **Latin Words and Phrases for Lawyers**, Law and Busines Publications, Canada.

References

- Ashouri, Mohammad, Edalat Keifary (Criminal Justice), valume 2, Tehran 1390.
- Ashouri, Mohammad, Ayin dadrasi Keifari (Criminal Procedure), Tehran 1395.
- Aghaie, Mahsa, Qanoon Dar Saye Maslehat (Law in the Shadow of Judicial expediency) 1402.
- Edare kolle Vahdat raviye, Mozakerat va Araye Heiat omumi Divane Aliye Keshvar (The deliberations and unanimity votes of the jeneral Board of the Supreme Court), Tehran 1394.
- Eftekhari, Asghar, Tabarshenasi qaede Maslehat dar Feqhe Shia (Genealogy of Expediency rule in shia political Jurisprudence), Tehran 1392.

- Beoty, Mohammad sahed Ramazan, Zavabet Maslehat (Expedienc Criteria), Beirut 1988.
- Tasgeri, Mohammad Ali, Bawader madrase Taqrib fe osoole Feqh (Ground rule), Tehran 1430.
- Siuty, Jalalaldin, Al-shabah va Nazir (Similarity and like), Beirut 1994
- Gazali, Mohammad, Al-mostasfa (Clarified), Beirut 1998
- Omidi, Jalil, Tafsir Qavanin Jazayi (Interpretation of Criminal Laws), Tehran 1397.
- Omidi, Jalil, Masoliat Divan Aliye Keshvar Dar Nezammandsaziye Tafsir Qavanin Keifari (The responsibility of the Superme court in the system of felt interpretation of criminal laws), Tehran 1399.
- Omidi, Jalil and Morteza, Javanmardy Saheb, Movazin Feqh va Tafsir qazayi qavanin Keyfari (Jurisprudential Standards and Judicial interpretation of criminal laws), Semnan 1400.
- JahfariLangrudi, Jahfar, Tterminology Hoquq (Legal Terminology), Tehran 1370.
- Dehkhoda, AliAkbar, Loqatname (Dictionary), Volume 12, Tehran 1372
- Dehqan Chachkamy, Hamid, Jaigah maslehat dar qanonqozariy Keifari Iran (The Place of expediency in Irans criminal legislation, Tehran 1388
- Rostami, Hadi, Ruyaruyi Maslehatgrai va nassgarai dar Siyasat Jenai Iran (Confrontation between expediency and textualism in Irans criminal policy), Tehran 1399.
- Zaraat, Abbas, Ayin sadrasi keyfari (criminal procedure based on principles and rules), Tehran 1389
- Shams, Abdollah, Ayin dadrasi madani (Civil procedure), Tehran 1388
- Amid, Hasan, Farhang Amid (Amid dictionary), Tehran 1364
- Qanun Asasi (The Constitution of Iran), 1358-1368.
- Qanun Ayin dadrasi Keyfari (Criminal procedure law), 1392-1394.
- Qanun Mojazat Eslami (Islamic Penal code), 1392.
- Qanun Tashkil Dadgah Fowqol-ade residegi be Jarayem Zess Enqelab (The law on the establishment of an extraordinary court ot deal with counter revolutionary crimes), 1358.
- Qanun Tashkil dadgah omumi va enqelab (The law on the establishment of public and revolutionary courts), 1373.
- Qanun hodud salahiyat dadsara va dadgah enqelb (The law on the Jurisdiction of public and courts), 1362.
- Qorbani, Farajollah, Majmu-e Araye Vahdat raviyye divan Ali keshvar (The collection of unanimity votes of the suprem court), Tehran 1371.
- Katuziyan, Naser, Osul Manteqi hakem bar tafsire qanun asasi (logical principles governing the interpretation of the constitution), Tehran 1383.

- Kashef Algata, Mohammad Hosein, Tahrir Majlehh (Magazine Writing), Najaf 1369.
- Majles Shorayi Eslami, Mashruh mozakerat barresi nahayi qanun asasi (The datalis of the parliament's deliberations on the final review of the constitution), volume 3, Tehran 1364.
- Madani, Seyyed Jalaaleddin, Hoquq Asasi dar Jomhuri Eslami Iran (Fundamental reghts in the Islamic Republic of Iran), Tehran 1369
- Madani, Seyyed JAlaleddin, Raviyye Qazayi (Judicial Procedure), Tehran 1377.
- Moqaddasi, Mohammad Baqer, Hoquq JAzay Omumi (General Cciminal law, guarantee of criminal), Tehran 1398.
- R.S Vassan, M.A, B.I. (1980), Latin Words and Phrases for Lawyers, Law and Busines Publications, Canada.